جوشن کبیر

«ترجمه و تفسیر عرفانی دعایی از امام علی(ع)»

(نور و نار)

****

The Great Armor Worship

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب :**جوشن کبیر**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف : **رمضان** 1390 **ه.ش**

تعداد صفحه : 29

بسم العلی الحکیم العلیم الکبیر

مقدمه

از دعای سحر امام سجاد [ع] آموختیم که خداوند عاشق بر امام است و لذا او را جانشین خود ساخته است و امام هم عاشق بر مؤمنان خویش است و لذا آنان را جانشینان خود نموده و بدینگونه از دیده ها نهان و غایب شده است. از این دعا آموختیم که شیعه بایستی امامت امام را طلب کند یعنی همان چیزی را که خود امام از خدایش طلب کرده و یافته است. در این دعا از زبان امام و از محضر حق کل حقش را مطالبه کردیم از جلال و جمال و علم و قدرت و رحمت و نور و آیات و کلماتش را به کل. همانطور که خود در کتابش می فرماید که «مرا بخواهید تا اجابت کنم شما را و هر که اجابت کند مرا اجابت کنم او را» همانطور که رسولش [ص] نیز فرمود «پروردگارا مرا نور گردان» و ما هم باید از اسوه حسنه خود تبعیت کنیم.

حال در دعای جوشن کبیر همه آنچه را که در دعای سحر به یکجا و کلی و به اجمال طلب کرده بودیم در اینجا ذره ذره و مو به مو و صفت به صفت و مقام به مقام طلب می کنیم بواسطه اسمایش به هزار نام. و باید دانست که ما این اسماء را از خداوند مطالبه نمی کنیم بلکه از امام (علی) در خواست می نمائیم نه به این دلیل که امام واسطه فیض است که استغفر الله از این شرک عظیم، بلکه به این دلیل که امام خود محل حضور و ظهور و تجلی و اراده و عرش اوست همانطور که خود او فرموده که «تن من کرسی و سینه ام عرش خداست و خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود و هر که مرا دیدار کند خدای را دیدار کرده است.»

و اما باید دانست که اسماء الهی در قرآن کریم مطلقاً تعریف و توصیفی نشده اند یعنی اصلاً معنی و مفهوم نیست که منظور از حکیم، لطیف، قدوس، رحیم و امثالهم چیست و بلکه ما این اسماء را از وجود امامان فهم می کنیم که محل ظهور این اسماء هستند و لذا جز از وجود مبارکشان قادر به دریافت این اسماء نخواهیم بود. پس از وجود مبارك خود علی مرتضی خلیفه مطلقه خدا یاری می طلبیم تا ما را در درک و دریافت این هزار اسم خداوند یاری فرماید.

و اما می دانیم که همه این اسماء الهی در دعای جوشن کبیر با ترجیع بند «الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب» همراه هستند و گوئی این اسماء برای خلاصی و نجات از نار آمده اند. این یعنی چه؟

آدمی موجودی از نار و با نار و بر نار و در نارست و چه بسا عاقبتش هم در قیامت به نار ابدی منتهی می شود یعنی جهنم خلد؟

هم طبق معرفت دینی و قرآنی و هم علوم جدید در فیزیک نظری و نجومی کل جهان هستی از انفجار بزرگ آغاز شده است که آتشی بزرگ و جهانی بوده است که ماده اولیه موجودات است. و در واقع هر موجودی در عالم یک قطعه آتش در بسته و به ظاهر خنک شده بواسطه خاک است و خود خاک هم آتشی منجمد است و به قول مولانا دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی! و انسان هم چنین است.

و از منظری دیگر طبق معارف قرآنی انسان قبل از خلقت خاکی اش نوعی جن بوده و از جن آفریده شده است که ماهیتی آتشین دارد که خاک اندود شده است.

و باز از وجهی دیگر طبق قول قرآنی همه انسان ها بر دوزخ وارد می شوند و از آن عبور می کنند و دوزخ هم جهان تماماً آتشین است که رهبری آن بر ابلیس است که خود از آتش ناب است.

و از وجهی دیگر همه انسان ها در معرض ابتلاء و لمس شیاطین قرار دارند که منشأ ارتکاب به گناه است. یعنی همواره شیاطین در حول و حوش وجودش پرسه می زنند یعنی وجود محاصره شده بواسطه موجودات آتشین است. پس انسان از درون و برون و در خلقت جمادی و حیاتی اش و نیز در خلقت ویژه انسانی اش بعنوان موجودی صاحب اختیار بواسطه آتش محاط و محیط است.

پس آتش اصل و اساس خلقت و پیدایش انسان است همچون همه مخلوقات ولی علاوه بر این در غایت و کمال خلقتش هم هنوز موجودات آتشین از برون او تهدیدش می کنند تا از طریق لمسش، آتش درونش را تحریک نموده و فعال سازند. و این ویژه انسان است.

آتش بعنوان بنیاد و بستر پیدایش و خلق جهان حاصل تجلی وجود در عدم است همانطور که مثلاً وقتی که یک سنگ آسمانی وارد جو زمین می شود مشتعل می گردد نور وجود حق هم چون بر عدم وارد می شود موجب اشتعال گردیده است و لذا نار از نور است و به مثابه هبوت و سقوط نور می باشد.

در حقیقت اصل و اساس ذاتی و هویتی انسان و جهان از نور وجود حق است و لذا مبدأ و معاد مطلق جهان و جهانیان و از جمله انسان همان نور است و نار مربوط به فاصله بین ازل تا ابد است که قلمرو پیدایش و ظهور و عرفات نور حق است. یعنی نور مطلق حق در عرصه ظهور، ناری است. و لذا کل امر دین خدا جهت رهایی از این نار، رجعت به این نور ازلی و هوئی است به یاری اسماء الهی. یعنی اسماء الهی وجود آدمی را به ازلیت نوری اش باز می گردانند و تأویل می کنند منتهی این تأویل نه مکانی بلکه جوهری است یعنی اسماء الهی هستی ناری انسان را نوری می کنند. «پروردگارا مرا نور گردان» رسول اکرم ص!

طبق نظریه نسبیت انیشتن هر جرمی که به سرعت نور برسد نور می شود و آدمی سوار بر بالهای قدسی اسماء الهی به چنین سرعتي می رسد که البته سرعت نور حق بسیار بیشتر از نور نجومی است و شاید مترادف همان مجذور سرعت نور نجومی باشد طبق فرمول معروف انیشتن $E=mc^2$

این اسماء الهی به مثابه فوتونهای نور وجود حق هستند که آدمی را از اسارت درونی و برونی آتش می رهانند: خلصنا من النار یا رب!

همه گناهان آدمی آتشین هستند و انسان در حین ارتکاب به گناه ملتهب و در حال سوختن است و این آتش موجب تحریک انسان به گناه است. و لمس و وسوسه شیطان هم از بیرون آتش نفس او را تحریک و مشتعل می کند و گوئی در این آتش درون می دمد. و اصلاً یک معنای وسوسه همان دمیدن است که هوای نفس آدمی را طوفانی ساخته و لذا آتش جانش را مشتعل و بیقرارش می سازد.

نگاه کنید که همه صفات کفر بشری آتشین هستند مثل حرص، حسد، شتاب، کینه، شهوت، دغدغه، وحشت، خشم، انزجار، تجاوز گری و امثالهم. یعنی آدم در حین ابتلا به این صفات و حالات کاملاً ملتهب و مشتعل است. جمله عذاب ها هم آتشین هستند و شعبات عذاب النار می باشند. بنابراین نجات از نار، نجات از هر گناه و عذابی است و نجات از قلمرو دوزخ می باشد و نجات و خروج از قلمرو خلقت و هستی مکانی - زمانی - مادی است.

بهشت عرصه خنکی و برودت است و جهنم درست در نقطه مقابلش می باشد. و لذا آدم و حوا در بهشت از طریق نزدیکی به شیطان بود که گُر گرفته و ملتهب شده و آتش جانشان تحریک شد و بالا آمد که در واقع کفرشان بالا آمد و لذا دیگر جایی در بهشت نداشتند.

همانطور که اصلاً پیدایش و کشف آتش در تاریخ سرآغاز ظهور کفر و حیات جهنمی بشر بر روی زمین است که عنصر پیدایش صنعت است. یعنی بشر با این کشف روزنه ای به اعماق آتشین جهان یافت و آتش نهان زمین را استخراج نمود که امروزه صنعت نفت و اتم به مثابه غایت استخراج دوزخ است همانطور که پیامبر اسلام نفت را ماده اصلی حیات دوزخیان نامید است. و لذا شاهدیم که در عصر شکوفایی انرژی های آتشین همچون نفت و اتم بشر هم روز به روز کافرتر و گناهکارتر و دوزخی تر و ملتهب تر می شود و انواع عذابهای دوزخی را تجربه می کند. و ویژگی انسان مدرن آتش گرفتگی درونی و برونی اوست و یا به قول هایدگر اصلاً کره ارض گوی آتش گرفته در کائنات است که در حال خروج از مدار خویش است.

از زمانی که آتش کشف شد بشر بر خلاف طبیعت و ساختار گیاهخواریش روی به گوشت خواری نمود و وحشی شد و همه گیاهان را هم نیز شروع به پختن نمود و تبدیل به غذاهای جهنمی یعنی سقر و تفاله ساخت و دچار گُر- گرفتگی و عطش و احساس قحطی و سوء تغذیه و حرص و شکم بارگی وشهوت بارگی شد و علم پزشکی پدید آمد که حاصل «پزش» بود. و خلاصه بشر تبدیل به تنها حیوان مریض و دیوانه روی زمین شد و خونریز گشت. یعنی این آتش برونی هم موجب تحریک و جنبش و اشتعال آتش نفسانی و جانی و جهانی انسان شد و تا آنجا که مذاهب مشرکانه آتش پرستی در سراسر جهان پدید آمد که جای مذهب نور پرستی را گرفت. و این ظهور آشکار و سرآغاز دوزخ پرستی و شیطان پرستی ضمنی بود که در عصر مدرن به کمالش رسیده است و امروزه برترین ارزشها انرژیهای آتشین و در محورش نفت قرار دارد که همه جنگها بر سر آن است و این جنگ اهل دوزخ است زیرا به قول رسول خدا نفت ماده اصلی حیات دوزخیان است.

اینک تا حدودی معنا و ارزش دعای جوشن کبیر را که در واقع دعای رهایی از آتش است درمی یابیم و گوئی این دعا برای امروز ما فراهم آمده است که عصر آتش پرستی و دوزخ پرستی جهانی است یعنی عصر شیطان پرستی!

می دانیم که همه اسمای الهی در خلقت ازلی آدم نهاده شده است ولی آدمی در عرصه هستی آتشین خود آنرا به لحاظ وجودی (و نه صرفاً ذهنی) از یاد برده و از دسترسش خارج شده است. یعنی آدمی از نور ذاتش بیگانه گشته است و اینک بواسطه ذکر و بر زبان آوردن این اسماء از بیرون به درون، آن اسمای ذات را پیدا و بیدار و خلاق و منور می سازد و از اعماق ذات به عرصه صفات بالا می آورد همچون آبی که از عمق چاهی به بالا می آید تا آتش تن و دل و جان را خاموش کند.

به همین دلیل اسمای الهی را ذکر گویند یعنی به یاد آوردن آن اسمای ذات. این اسمای سوادی و کلامی موجب تحریک آن اسمای نوری و ذاتی هستند همانطور که آتش برون موجب تحریک آتش درون می شود. این اسماء به لحاظی به مثابه آتش نشان نجات وجودند.

به روایات تاریخی میدانیم که دعای جوشن کبیر بواسطه فرشته ای به علی ؑ الهام شد و نام جوشن کبیر بواسطه واقعه فروش جوشن (زره) علی ؑ بود جهت تأمین مراسم ازدواج با فاطمه . و لذا علی که فرمانده کل لشکر محمدی بود و در صف مقدم نبرد قرار داشت و تن به تن می جنگید بی زره ماند. و خداوند این دعا را جای آن زره به علی هدیه فرمود و آنرا به جانش پوشاند پس این دعای الهی است که به بشر تلقین شده و قدرش همطراز قرآن است و به لحاظی حامل اسماء و صفاتی است که در قرآن نقد نیست. پس کسی به این جوشن الهی می رسد که به او اعتماد کند و بی زره به سویش برود تک و تنها و عریان ! پس آدمی به میزانی که در قبال خدا ، تک و تنها و بی حفاظ و عریان و فقیر و حقیر و نابوده است این دعا را لایق می شود تا از ذاتش بر آید و همه این اسماء را از اعماق ذات به قلمرو صفات و فعل و حیات دنیا آورد .

بنابراین دعای جوشن کبیر دعای تأویل وجود به ازلیت است هم به لحاظ عرفانی و هم وجودی. همانطور که چنین واقعه ای در ترجمه دعای سحر هم رخ نمود که بسیاری ما را متهم به بدعت و تحریف آشکار متن دعا نمودند. و اما یک نکته بس ظریف معرفتی قابل ذکر است که بدانیم وقتی که از رحمت یا حکمت خدا (رحیم و حکیم) طلب حل مشکلی از زندگانی خود می کنیم در حقیقت همان رحمت یا حکمتش را طلب می کنیم که به ما برسد و بدین واسطه آن مشکل ما حل شود. با توجه به این معنای بدیهی است که ترجمه دعای سحر نه تنها بدعت و تحریف نیست بلکه ترجمه ای به فارسی و معقول است و لذا ما آن را تأویل ترجمه نامیده ایم. این مسئله درباره دعای جوشن کبیر و اسمای الهی آن هم مصداق دارد. وقتی که داعی این دعا جداً و قلباً و از روی اضطرار الغوث الغوث می کند اسمای همراه آنرا در ذاتش بیدار و منور و متجلی می سازد و آتش نشانی حق به کار می افتد و ظلمات وجود را می روبد و جان را روشن و خنک و بهشتی می سازد. اخلاص، معرفت و یقین سه رکن اجابت هر دعائی است: تک موضوعی و جدی و قلبی بودن دعا، علم بر حقانیت و معانی این دعا و اسماء و باور درباره اجابت دعا. و اینکه دعا بایستی معنوی باشد نه مادی و دنیوی. مثلاً بجای طلب ثروت بیشتر نمودن بایستی طلب بی نیازی کرد.

و اما در باب ترجمه باید گفت اسمای الهی را به خودی ترین و عرفی ترین زبان ترجمه کرده ام . و در آغاز هر بند از یکصد بند این دعای کبیر یک دعای عرفانی و وحدت وجودی از جنس دعاهای علی [ع] ضمیمه کرده ام. و اما ترجیع بند «سبحانک یا لا اله الا انت الغوث الغوث خلصنا من النار یا رب» به این سه نیم بیت ترجمه نموده ام: عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من . پس برس بر داد من تو اندرین زندان من . پس تو یارب کن رهایم ز آتش هجران من !

کل طی طریق الی الله پیمودن راه از درک اسفل السافلین تا عرش اعلي العليين است یعنی راه از جمادی و نباتی و حیوانی تا نور و نور النور همانطور که شرحش رفت سراسر آتش و طبقات دوزخ است. پس این فاصله و فراق و هجران عابد از معبود و عاشق از معشوق است که سراسر آتش است: آتش فراق! یعنی کل فاصله بین انسان و خداوند آتش است و انسان باید از آن عبور کند. و اینست راز دعای جوشن کبیر که از خدا در این گذر آتشین می خواهد که او را از سوختن مصون دارد. و این گذر آتشین خود و جود انسان است و انسان باید از خودش بگذرد تا نسوزد: عشق!

همه معاصي و گناهان و فسق و فجورهاي بشر در عرصه اين هجران حاصل تلاشهاي مذبوحانه اش جهت وصال است وصالهائي مكارانه، جابرانه، و شقيانه با صور الهي (وجه الله) در عالم ماده است كه جمله به شكست و بطالت و خيانت و عذابهاي گوناگون مي انجامد چرا كه جهان هستي جز قلمرو حضور و ظهور وجوه الهي نيست كه خود انسان كاملترين آن است. ولي خداوند بواسطه پيامبران و اولياي خود راه و روشي حقيقي و با عزت و شرف وصالش را تعليم داده است كه در محور اين سنت الهي، تقوا قرار دارد كه مكتب اصالت فراق است پس وصال الهي در عالم ارض از بطن فراق با تقوا حاصل مي آيد و مابقي فسق و هجران آتشين تر است.

و اما دعاي جوشن كبير فقط تمنا و تضرع بدرگاه حق جهت رهائي از آتش فراق نيست بلكه اساسي تر از آن سراسر درس خداشناسي در بوته هجران است و اينكه چگونه مي توان او را در غربت فراق هم يافت و و با او همنشين گرديد و نار فراق را نور وصال نمود كه اين نور تماماً نور خداشناسي عرفاني است. زيرا وقتي كه خود مي فرمايد كه در همه حال با ماست و از رگ گردن به ما نزديك تر است پس مشكل و حجابي جز بي معرفتي ما نسبت به خودمان در كار نيست. در دعاي جوشن كبير، خداشناسي عين خودشناسي شده است. دعاي جوشن كبير يكي از ناب ترين متون عرفان شيعي است كه در دست ما ولي مهجور است. اين ترجمه عجولانه و هرچند خام شايد اندكي از هجران هزار ساله بين ما و اين دعا بكاهد.

امیدوارم که این عالیترین و کاملترین دعای کل تاریخ اندیشه و ایمان بشری بالاخره در دسترس زبان و احساس و اندیشه فارسی زبانان جهان قرار گیرد و جهشی در تقرب الی الله پدید آید. انشاء الله.

شبهای قدر رمضان ۱۳۹۰ شمسی

علی اکبر خانجانی

تأویل ترجمه دعای جوشن کبیر

«در سوی توئیم ای خداوند ای هستی بخش و مهر آوند»

بسم العلی العالی الاعلی المتعال

۱- الهی از تو می خواهم که نارم را کنی نورت.

«ای خدا، ای هستی بخش، ای مهر آئین، ای که می بخشی بی تمنا و می مانی در جانم بی ادعا، ای بزرگ، ای ازلی، ای دانا، ای بردبار و ای راز گشا.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲- الهی از تو می خواهم که اسمت را کنی رسمم!

«ای سرور همه بزرگواران، ای اجابت کننده تمناها، ای بالا برنده مقام، ای حامی خوبی ها، ای آمرزنده خطا، ای اعطا کننده مسائل، ای پذیرنده ندامت، ای شنونده ناله ها، ای داننده رازها و ای دفع کننده بلا.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳- الهی از تو می خواهم ز من آتش بر اندازی.

«ای برترین آمرزنده، ای برترین گشایشگر، ای برترین یاریگر، ای برترین فرمانروا، ای برترین روزی دهنده، ای برترین وارث، ای برترین ستاینده، ای برترین یادآور، ای برترین فرود آینده، ای برترین نیکی کننده.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۴- الهی بمن هم ببخشا آنچه هستی:

«ای که از اوست عزت و جمال، ای که از اوست قدرت و کمال، ای که از اوست مالکیت و ظهور، ای که اوست عالی حضور، ای آرنده ابرهای بارنده، ای که اوست محال شدید، ای که اوست حسابرس سریع، ای که اوست جزا بخش شدید، ای که نزد اوست پاداش عمل، ای که نزد اوست کتاب ازل.»

عاشق و معشوقي جز تو نیست اندر جان من

پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم ز آتش هجران من

۵- الهی از تو می خواهم همه قدر و صفاتت را.

«ای مهر تابان، ای خود کننده جان، ای راه دهنده، ای روشن، ای سلطان، ای خوشبختی، ای آمرزش، ای پاکی مطلق، ای یاری، ای صاحب خود و ای مالک سخن.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم ز آتش هجران من

۶- الهی عدمم تو هستی ام باش:

«ای کسی که کل جهان همانست که هست از عظمتش، ای کسی که کل جهان تسلیم است از قدرتش، ای کسی که کل جهان ذلیل است از عزتش، ای کسی که کل جهان در هراس است از هیبتش، ای کسی که کل جهان مطیع است از خشوعش، ای کسی که بشکافند کوهها از خوفش، ای کسی که برپاست آسمانها از اراده اش، ای کسی که برجاست کائنات به اجازه اش، ای کسی که تجاوز نتوان کرد بر اهل مملکتش.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۷- الهی فقیر و حقیرم تو ده عِزّ جان:

«ای آمرزنده خطایا، ای رفع کننده بلایا، ای اثبات کننده آرمانها، ای بخشنده بهترین عطایا، ای دهنده هدایا، ای روزی بخش خلق، ای بر آورنده تمناها، ای شنونده شکوه ها، ای زنده کننده مردگان، ای رهاننده اسیران.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۸- الهی تو نورم کن این نار من:

«ای صاحب حمد و ثنا، ای صاحب فخر و بها، ای صاحب مجد و ولاء، ای صاحب عهد و وفا، ای صاحب عفو و رضا، ای صاحب خویش و عطا، ای صاحب فضل و قضا، ای صاحب عز و بقا، ای صاحب جود و سخا، ای صاحب رحم و نوا.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۹- الهی از تو مي خواهم كه نامت را كني نامم.

«اي منع كننده شرّ، اي دفع كننده بدبختي، اي بالابرنده مقام خلق، اي هنرمند عالم، اي سود بخش، اي شنونده، اي گرد آورنده كثرت، اي ميانجي خلق، اي بي انتها و اي ظرفيت بخش عالميان!»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۰- الهی جز تو نیست جز تو مباشم:

«اي سازنده هر سازه، اي آفريننده هر تازه، اي روزي دهنده هر روزي خورنده، اي مالك هر مملوكي، اي كاشف هر بدبختي، اي گشايشگر اندوه، اي مهربخش هر مهرجوئي، اي يار بي ياران، اي پوشاننده عيوب، اي پناه مطرودين»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۱- الهی تنهایی! و تنهایم! دو تنها چرا؟

«ای توشه فقرم، ای امید یأسم، ای همدم وحشتم، ای یار غربتم، ای ولی نعمتم، ای دادرس بیدادم، ای رهنمای حیرتم، ای ناز نیازم، ای پناه اضطرارم، ای یاور بی یاریم.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۲- الهی که قلبم به دست توست:

« ای دانای دانای غیب، ای پرده دار و پرده پوش هر عیب، ای آمرزنده آمرزشگر گناه، ای برطرف کننده بی چارگی ها، ای زیر و زبر ساز دلها، ای طبیب داغ دلها، ای روشنی بخش دلها، ای یار خلوت دلها، ای زداینده اندوه و ای روبنده غم.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۳- الهی از تو می خواهم تو را از نور اسمایت.

«ای جلوه گر ای زیبا، ای کارگزار و کارگشا، ای دل نما و پذیرا، ای دلیل آشکار و ای هدف سازگار، ای گفته کرّار و ای حیله حال.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۴- الهی آب رویم باش وقت برق و بارانت:

«ای دلنمای پریشان دلان، ای دادرس ضجه زنان، ای فریاد رس فریاد کشان، ای پناه دهنده پناه جویان، ای امان بی امانان، ای باور دل - باوران، ای دلبر بی خانمانان، ای آخرین پناه تباه شدگان، ای آمرزنده تبهکاران، ای پاسخ دهنده درماندگان.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۵- الهی از تو می خواهم که باشی صاحب جانم.

«ای صاحب بذل و نیکی، ای صاحب فضل و هویت، ای صاحب آرامش و امنیت، ای صاحب زیبابی و پاکی، ای صاحب راز و بیان، ای صاحب مهر و خشنودی، ای صاحب حجت و برهان، ای صاحب عظمت و سلطنت، ای صاحب محبت و یاری، ای صاحب عفو و غمگساری.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۶- الهی که گوئی با منی در همه جا وهمه حال پس چرا نمی بینمت؟

«ای آنکه اوست پروردگار هر چیزی، ای آنکه اوست محبوب هر چیزی، ای آنکه اوست آفریننده هر چیزی، ای آنکه اوست صورتگر هر چیزی، ای آنکه اوست قبل از هر چیزی، ای آنکه اوست بعد از هر چیزی، ای آنکه اوست ورای هر چیزی و ای آنکه اوست دانای هر چیزی، ای آنکه اوست توانای هر چیزی، و ای آنکه اوست که بماند بی چیزی و فنا شود هر چیزی .

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۷- الهی مرا به حقایق اسمایت دگرباره بیافرین تا خلیفه بر حق تو باشم.

«ای کانون امنیت و قرار، ای مصدر حمایت و اعتبار، ای بوجود آورنده از عدم، و ای تلقین کننده به دم، ای بیانگر و ای آسانگیر، ای ممکن ساز محال و ای زینت بخش جمال، ای عیان گر و ای تقسیم کننده سهم وجود ذرات و کرات و حیات و ممات.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۸- الهی شناخت تو محال است الا اینکه بر جای تو باشم که تو را بشناسم.

«ای آنکه اوئی که در ملک خود مقیمی. ای آنکه اوئی که در سلطنت خود ازلی. ای آنکه اوئی که در جلوه ات عظیمی. آی آنکه اوئی که بر بندگانت مهربانی. ای آنکه اوئی که بهر چیزی عالمی. ای آنکه اوئی که

بر نافرمانت بردباری. ای آنکه اوئی که به امیدوارت کریمی. ای آنکه اوئی که در صنعت خود راز دانی. ای آنکه اوئی که در اسرارت لطیفی. ای آنکه اوئی که در لطفت ازلی.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۹- الهی، ای آنکه کلمات تو مخلوقات توست و مخلوقات تو صفات توست و صفات تو، ذات توست و ذات تو جمال توست و جمال تو منم. و من، من نیست اوست و او توئی .

«ای آنکه امیدی نیست جز به فضل تو. ای آنکه خواهشی نیست جز عفو تو . ای آنکه انتظاری نیست جز از نیکی تو . ای آنکه ترسی نیست جز ز عدل تو. ای آنکه نپاید جز ملک تو. ای آنکه سلطنتی نیست جز سلطنت تو. ای آنکه فراگرفته هر چیزی را مهر تو. ای آنکه پیشی گرفته مهر تو بر غضب تو. ای آنکه فراگرفته هرچیزی را علم تو. ای آنکه نیست احدی مانندش.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲۰- الهی، بستان ز من آنچه دوست نمیداری و ببخشا بر من آنچه دوست میداری!

«ای گشایشگر اهمیت، ای کاشف غم، ای آمرزنده گناه، ای پذیرنده ندامت، ای آفرینشگر خلق، ای آینده بر وعده گاه، ای وفادار به عهد، ای دانای راز، ای شکافنده بذر و ای روزی بخش مردمان.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲۱- الهی کن مسمّایم تو اسمت، و رسمت را مهیایم به عصمت.

«ای علی، ای باوفا، ای بی نیاز، ای مهردان و مهرجان.
ای پسندیده و ناب و اصل اصل
ای قوی ای یاور وادی وصل.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲۲- الهی مرا جز بخویشت مخوان. به نزد ددّ و دیو و شیطان مران.

«ای آنکه ظاهر کنی زیبایی را. و پنهان سازی زشتی را. و مؤاخذه نکنی به ناحق. و ندرّی پرده عصمت. ای عفو کننده بزرگ، ای بهترین گذرنده، ای فراوان آمرزنده، ای گشاده دستان مهر، ای صاحب اسرار خلقت و ای نهایت هر شکایت».

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من

پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲۳-الهی مرا مهر دین آفرین به اسمای حسنی یقین آفرین

«ای صاحب نعمت بیش از پیش، ای صاحب رحمت بی آغاز و پایان، ای صاحب من ازلی، ای صاحب سرّ رسا، ای صاحب قدر مطلق، ای صاحب حجت حق، ای صاحب کرامت هویدا، ای صاحب عزّت بی انتها، ای صاحب قوت ابدی و ای صاحب عظمت سرمدی.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲۴- الهی مرا یار و همکار باش. بهر صورتی سمت دیدار باش

«ای بنّای آسمان. ای نهاده ظلمات جان. ای مهران اشک روان. ای عبور دهنده از ظلمت. ای پوشاننده عورت. ای زنده کننده اموات. ای فرود آورنده آیات. ای مضاعف کننده نیکی. ای نابود کننده بدی. و ای صاحب انتقام شدید.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲۵- الهی مرا جانشین ساخته ای ولیکن ندارم به جایت قرار. به اسمت قرارم ده ای برقرار.

«ای صورت بخش کرّار. ای قدّار هر مقدار. ای متفکرّ هر پندار. ای پاک کننده هر زنگار. ای روشنی بخش شب تار. ای آسان ساز سختی کار. ای مژده دار. ای هراس بار. ای قبل و ای بعد روزگار»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲۶- الهی از تو می خواهم به اسمت جمله رسمت را.

«ای خدای خانه حرمت و احترام. ای خدای ماه حرمت و احترام. ای خدای شهر حرمت و احترام. ای خدای رکن و مقام. ای خدای مشعرالحرام. ای خدای مسجد الحرام. ای خدای حلال و حرام. ای خدای روشنی و تاریکی. ای خدای تحنیت و سلام. ای خدای قدرت انسان.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲۷- الهی از تو می خواهم که مطلق سازی این جان را.

«ای حکیم ترین حاکمان. ای عادلترین عادلان. ای صادقترین صادقان. ای پاکترین پاکان. ای بهترین آفریننده. ای سریعترین حسابرس. ای شنواترین شنوندگان. ای بیناترین ناظران. ای کاملترین شفیعان. ای کریم ترین کریمان.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲۸- خداوندا خودم را آزمودم. همه بودم تو بودی من نبودم.

«ای تکیه گاه کسی که تکیه گاهی ندارد. ای شناسنامه کسی که شناسنامه ای ندارد. ای ذخیره کسی که ذخیره ای ندارد. ای پناه کسی که پناهی ندارد. ای دادرس کسی که دادرسی ندارد. ای فخر کسی که فخری ندارد. ای عزت کسی که عزتی ندارد. ای یاور کسی که یاوری ندارد. ای انیس کسی که مونسی ندارد. ای امان کسی که امانی ندارد. »

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۲۹- الهی از تو می خواهم ز نامهای تو نامهایت !

«ای اصیل، ای پابرجا، ای دائم، ای مهر ران، ای سالم، ای حاکم، ای عالم، ای مقسم، ای گیرنده و ای دهنده.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳۰- الهی از تو می خواهم که غیر تو نیابم کس.

«ای اصل کسی که اصالت از تو جوید. ای مهربان به هرکه مهر از تو پوید. ای آمرزنده آنکه آمرزش از تو خواهد. ای یاور کسی که یاری از تو طلبد. ای حافظ کسی که حفاظت تو جستجو کند. ای بخشنده بی منت بهر کسی که کرم تو را دوست می دارد. ای راهنمای کسی که راه تو را می جوید. ای دادرس کسی که داد تو خواهد. ای حبیب کسی که حب تو پوید. و ای فریاد رس کسی که فریادش برای تو باشد.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳۱- الهی ای تو مطلق، پیشه ام باش!

«ای عزیزی که خوار نگردد. ای لطیفی که بازار نگردد. ای قیومی که به خواب نرود. ای ابدی که آنی ز دست نشود. ای زنده ای که نمیرد. ای شاهی که نزول نکند. ای بودی که نبود ندارد. ای عالمی که جهل ندارد. ای بی نیازی که طعام نخواهد. ای توانایی که ضعف نپذیرد.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من

پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳۲- ای یگانه پس مشو بیگانه ام!

«ای تنها و یگانه. ای شاهد و بزرگوار. ای ستوده و بالا برنده. ای باعث و وارث. ای مفید و مضّر.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳۳- الهی مرا خوار و رسوا مساز!

«ای بزرگتر از بزرگان. ای بخشنده تر از بخشندگان. ای مهربانتر از مهربانان. ای داناتر از دانایان. ای حکیم تر از حکیمان. ای قدیم تر از قدیمان. ای کبیرتر از اکابر. ای لطیف تر از لطایف. ای عیان تر از عیان ها. ای عزیزتر از عزیزان.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳۴- الهی یگانه کن این کثرتم!

«ای ایثار کریم. ای من عظیم. ای خیر کثیر. ای فضل قدیم. ای لطف دائم. ای هنرمند لطیف. ای دافع بدبختی. ای رافع ضرر. ای مالک ملک. ای قاضی بر حق.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳۵- الهی نباشد وفائی مرا. تو خود کن وفا این جفای مرا.

«ای آنکه به عهدش وفا کند. ای آنکه در وفایش قویست. ای آنکه در قوتش عالیست. ای آنکه علوش نزدیک است. ای آنکه نزدیکش لطیف است. ای آنکه لطافتش شریف است. ای آنکه شرافتش عزیز است. ای آنکه عزتش بزرگ است. ای آنکه، بزرگیش ستوده است. ای آنکه ستایشش محبوب است.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳۶- الهی کافی ام باش!

«اي آنكه كفايت مي كني همه نيازهاي بنده ات بي هيچ واسطه اي
اي آنكه درمان مي كني همه امراض بنده ات را بي هيچ دوا و طبيبي
اي آنكه وفا مي كني به عهدت بي هيچ قيد و شرطي

اي آنكه عفو مي كني همه گناهان بنده ات را بي هيچ منتي
اي آنكه هدايت مي كني بنده ات به تنهائي
اي آنكه دعا مي كني بنده ات را بر زبانش
اي آنكه قضاوت كننده هر محكمه اي هستي
اي آنكه در همه حال خشنودي
اي آنكه هميشه برتريني
اي آنكه باقي توئي و بس!»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳۷- الهی عابدم کن عاشقم کن!

«ای که جهان خاک است به پایش. ای که جهان خاشاک است به راهش . ای که جهان بودست به بودش. ای که جهان موجود است به وجودش . ای که جهان باز می گردد بسویش . ای که جهان می لرزد ز هویش. ای که جهان برپاست به پایش . ای که جهان می چرخد به کویش. ای که جهان تسبیحش به دستش. ای که جهان نباشد جز ز رویش.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳۸- الهی که در همه سوی منی. و با منی و در منی و خود منی و از من بمن من تری. پس تو باش تا من نباشم جز تو!

«ای آنکه جز بسویش مفری نیست. ای آنکه جز بسویش مقری نیست. ای آنکه جز بسویش مقصدی نیست. ای آنکه جز بسویش نجاتی نیست. ای آنکه جز بسویش شوقی نیست. ای آنکه جز از اویش انگیزشی نیست. ای آنکه جز اویش یاوری نیست. ای آنکه جز به اویش توکلی نیست . ای آنکه جز اویش امیدی نیست. ای آنکه جز اویش را پرستشی نیست.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۳۹- ای بهترین بدیها و اي خوبترين خوبيها

«اي مهربانترين وحشت آوران، اي بهترين رغبت شدگان، اي بهترين طلب شدگان، اي بهترين درخواست شدگان، اي بهترين نيت شدگان، اي بهترين يادشوندگان، اي بهترين شكرشدگان، اي بهترين دوست داشته شدگان، اي بهترين دعوت شدگان و اي بهترين مأنوس شدگان»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۴۰- الهی طلب میکنم تو را!

«اي بخشنده گناه، اي پوشاننده زشتي ها، اي تواناي هر محال، اي قهر كننده از ظالمان، اي بنا كننده فطرت انسان از ذات خويش، اي درهم شكننده جباران، اي مجبور كننده كافران، اي بياد آورنده به ياد آورندگان، اي نظركننده بر منتظران و اي ياور ياري كنندگان»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من.

۴۱- الهی ز آتشم برهان به آنی!

«ای آنکه آفرید و آراست. ای آنکه قدرت بخشید و هدایت کرد. ای آنکه کشف کند بلا را. ای آنکه بشنود نجوا را. ای آنکه بیرون کشد غریق را. ای آنکه نجات بخشد هلاک را. ای آنکه شفا دهد بیمار را. ای آنکه بخنداند و بگریاند، زنده کند و بمیراند و ای آنکه زوجها را آفرید و نر و ماده را.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم ز آتش هجران من

۴۲- ای راهنما راهم نما.

«ای آنکه در آب و خشکی راه نموده. ای آنکه در افق ها نشانه نهاده. ای آنکه در نشانه ها برهان گذاشته. ای آنکه در مرگ قدرت نمایی کرده. ای آنکه در قبرها عبرتهایش آشکار است. ای آنکه در قیامت سلطنت می کند. ای آنکه در حسابش هیبت است. ای آنکه میزان حکم اوست. ای آنکه پاداش بهشت اوست. ای آنکه جزا جهنم اوست.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم ز آتش هجران من

۴۳- بهشت و دوزخم باشی الهی!

«ای آنکه هراسناکان بسویش می گریزند. ای آنکه گناهکاران بسویش پناه می جویند. ای آنکه توبه گران بسویش میل می کنند. ای آنکه زاهدان بسویش راغب می شوند. ای آنکه متحیران بدرگاهش پناه می برند. ای آنکه مریدان به او انس گیرند. ای آنکه اهل محبت به او فخر کنند. ای آنکه خائنان به عفو او امیدوارند. ای آنکه اهل یقین به او آرام می یابند. ای آنکه اهل توکل به او توکل می کنند.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم ز آتش هجران من

۴۴- الهی جان پناهم نامهایت!

«اي حبيب و اي طبيب من، اي همنشين و مراقب من، اي حسابرس و پاسبان من، و اي خير رسان و جواب هر سؤال من، اي آنكه اخبارم در نزد توست و در همه حال مرا مي بيني»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم ز آتش هجران من

۴۵- الهی که از من به من دوست تر!

«ای نزدیکتر از هر نزدیکی. ای عاشق تر از هر عاشقی. ای بیناتر از هر بینایی. ای آگاهتر از هر آگاهی. ای شریف تر از هر شریفی. ای بالاتر از هر بلندی. ای قویتر از هر قدرتمندی. ای غنی تر از هر بخشنده اي. ای سخی تر از هر سخاوتمندی و ای آنکه خودی تر از هرخودی.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۴۶- الهی که چه زیبایم نمودی. مخواه زشتی نمایم پیش رویت.

«اي آنكه بر همه چيز غالبي بي آنكه چيزي بر تو غالب باشد، اي آنكه هر چيزي را زيبا مي سازي و هيچ چيزي تو را زيبا نمي كند، اي آنكه مي آفريني و آفريده نمي شوي، اي آنكه مالكي بر هر چيزي و چيزي مالك تو نيست، اي آنكه قهر مي كني از هركه خواهي و كسي را قدرت قهر از تو نيست، اي آنكه ارتقاء مي دهي و ارتقاء داده نمي شوي، اي آنكه حافظ هر چيزي هستي و هيچ چيز حافظ تو نيست، اي يار بي يار، اي شاهد در همه حال، و اي نزديكي كه دوري نداري».

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۴۷- الهی نور گردان نار ما را.

«ای روشنایی نور. ای روشنایی بخش نور. ای خالق نور. ای مدبر نور. ای میزان نور. ای نور هر روشنايي . ای روشنایی قبل هر روشنایی. ای روشنایی بعد هر روشنایی. ای نور ماورای نور. ای نوری که مانندش نیست نوری.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۴۸- ای آغاز و ای پایان ای بستر و ای جریان!

«ای آنکه عطایش شریف است. ای آنکه فعلش لطیف است. ای آنکه لطفش دائم است. ای آنکه احسانش ازلیست. ای آنکه قولش حق است. ای آنکه وعده اش راست است. ای آنکه عفوش فضل است. ای آنکه عذابش، عدل است و ای آنکه یادش شیرین و فضلش همگانی است.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۴۹- الهی کن تو آسان امتحانت!

«ای آسانگیر. ای جدائی انداز. ای تبدیل گر. ای خفت ساز. ای فرود آور. ای عطابخش. ای فضیلت بار. ای فخر آور. ای مهلت بخش. ای زیبا کار.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۵۰- الهی رخ نما شو همنشینم!

«ای آنکه بینی و دیده نشوی. ای آنکه آفرینی و آفریده نشوی. ای آنکه هدایت کنی و هدایت نشوی. ای آنکه زنده کنی و زنده نشوی. ای آنکه سؤال شوی و درخواست نکنی. ای آنکه بخورانی و نخوری. ای آنکه پناه دهی پناهت ندهند. ای آنکه قضاوت کنی و قضاوت نشوی. ای آنکه حکم رانی و حکم نشوی. ای آنکه نزائی و زاده نشوی و بی تایی.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۵۱- الهی خوشی و خوشی کن مرا.

«الهي كه چه خوش حسابي، و چه خوش طبيبي، و چه خوش مراقبي، و چه خوش همنشيني، و چه خوش پاسخگويي، و چه خوش حبيبي، و چه خوش كفيلي، و چه خوش وكيلي، و چه خوش مولايي، و چه خوش ياري»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۵۲- الهی شاد فرما جان ما را!

«ای شادی عارفان. ای تمنای عاشقان. ای همدم مریدان. ای محبوب توابین. ای رزاق آبروداران. ای امید گناهکاران. ای نور چشم پرستندگان. ای گشایشگر گرفتاران. ای فرج غمزدگان. ای معبود اولین و آخرین.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۵۳- الهی هم خودم باش هم خدایم.

«ای پروردگار ما. ای معبود ما. ای سرور ما. ای مولای ما. ای یاور ما. ای حافظ ما. ای دلیل ما. ای همکار ما. ای حبیب ما. ای طبیب ما.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۵۴- الهی خلاصم کن از کفر و فراق. خلاصم کن از شرک و نفاق. خلاصم کن از ریب و ریا. خلاصم کن از ظن و زنا. خلاصم کن از فسق وفجور. خلاصم کن از کبر و غرور. خلاصم کن از منّیت. خلاصم کن از معصیت.

«ای پروردگار پیامبران و آزادگان. ای پروردگار صادقان و نیکوکاران. ای پروردگار بهشت و دوزخ. ای پروردگار خردسالان و بزرگسالان. ای پروردگار بذرها و میوه ها. ای پروردگار رودها و جنگل ها. ای پروردگار صحراها و بیابانها. ای پروردگار خشکی ها و دریاها. ای پروردگار روز و شب. ای پروردگار پنهان و آشکار.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۵۵- الهی که اراده نمی کنیم مگر به اراده تو.

«ای آنکه اراده اش بر هرچیزی نافذ است. ای آنکه علمش بر هر چیز مسلط است. آی آنکه قدرتش بر هر چیزی رساست. ای آنکه بندگان توان شمارش نعماتش را ندارند. ای آنکه شکر خلایق به او نمی رسد. ای آنکه درک فهم ها به جلوه اش نمی رسد. ای آنکه فهم ها به کنه ذاتش نمی رسند. ای آنکه عظمت و کبریایی ردای اوست. ای آنکه بندگان توان رد قضایش را ندارند. ای آنکه ملکی جز مالکیت او نیست. ای آنکه عطایی جز عطای او نیست.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۵۶- ای آنکه کسی شبیه تو نیست مگر اینکه خود توست.

«ای آنکه او راست مثال اعلی. ای آنکه او راست صفات عالی. ای آنکه او راست آغاز و پایان. ای آنکه او راست بهشت آسایش. ای آنکه او راست نشانه های بزرگتر. ای آنکه او راست نامهای زیبا. ای آنکه او راست حکم و قضاوت. ای آنکه او راست هوا و فضا. ای آنکه او راست عرش و فرش. ای آنکه او راست آسمان های بالا.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۵۷- ای آنکه جمله نامهایت بخشنده اند.

«اي عفو كننده كامل و اي آمرزنده، و اي شكيبا و اي قدر شناس، و اي صميمي و با عاطفه، و اي آنكه همه مسائل به نزد تو مي آيد و اي دلسوز، اي پاك مطلق و اي زيباي مقدس»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من

پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۵۸- الهی دوستم بدار و بگذار که دوستت بدارم.

«ای آنکه عظمتش در آسمانست. ای آنکه نشانه هایش در زمین است. ای آنکه دلایلش در هرچیزی است. ای آنکه عجایبش در دریاهاست. ای آنکه خزائن او در کوههاست. ای آنکه خلق را ابداع نموده و باز می گرداند. ای آنکه همه امور به او باز می گردد. ای آنکه لطافتش از هرچیزی آشکار است. ای آنکه هرچیزی را به بهترین وضعی آفریده است. ای آنکه قدرتش در هرچیزی نفوذ دارد.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۵۹- الهی جز تو دشمن باشد ای دوست!

«ای عاشق کسی که عاشقی ندارد. ای طبیب کسی که طبیبی ندارد. ای اجابت کننده کسی که هیچ کس جوابش نمي دهد. ای دلسوز کسی که هیچ دلي به حالش نمي سوزد. اي موافق کسي که هیچ موافقي ندارد. ای دادرس کسی که کسي به دادش نمي رسد. ای دلیل کسی که هیچ دلیلي براي بودنش ندارد. اي همنشین کسي که بي کس است. ای مهربان به کسی که هیچ کس به او رحم نمي کند. ای همصحبت کسي که هیچ کس با او حرفي نمي زند»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۶۰- الهی مکن امتحانم به عشق!

«ای کافی برای آنکه کافیش خواند. ای هادی برای آنکه هادیش داند. ای کل کسی که کلش جوید. ای راعی کسی که رعایتش پوید. ای شافی کسی که شفایش طلبد. ای قاضی کسی که قضایش خواهد. ای بی نیازی کسی که بی نیازیش را جستجو کند. ای وفادار کسی که وفایش طلب کند. ای نیروی کسی که نیرویش جوید. و ای ولی کسی که ولایتش تمنا کند.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۶۱- الهی نام غیرت را برانداز از زبان و دل

«اي آفریننده و اي روزي دهنده، اي گویا و اي راستگو، اي شکافنده و اي جداکننده، اي پاره کننده و اي پیوند دهنده، اي سبقت گیرنده و اي فرارونده.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۶۲- الهی مرا زیر و رو کن به عشق!

«ای آنکه زیر و رو کنی شب و روز را. ای آنکه جعل کنی تاریکی و روشنایی را. ای آنکه بیافرینی سایه و عطش را. ای آنکه مسخر کردی خورشید و ماه را. ای آنکه مقدر نمودی خیر و شر را. ای آنکه آفریدی مرگ و زندگی را. ای آنکه از اوست خلق و امور. ای آنکه نگیرد همسر و فرزندی. ای آنکه نیست او را شریکی در ملک. ای آنکه از روی ذلت دوستی نگیرد.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۶۳- الهی مرا پاک از غیر کن!

«ای آنکه می داند مراد مریدان را. ای آنکه می داند نهان خاموشان را. ای آنکه می شنود ناله مستمندان را. ای آنکه می بیند گریه هراس زادگان را. ای آنکه حاجات بی چیزان در نزد اوست. ای آنکه می پذیرد عذر نادمان را. ای آنکه اصلاح نکند اعمال فاسدان را. ای آنکه ضایع نکند اجر نیکوکاران را. ای آنکه دور نیست از دلهای عارفان. ای سخی ترین بخشندگان.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۶۴- الهی نامهایت را دوای جان من گردان.

«ای جاوید بقا. ای شنونده دعا. ای فراوان عطا. ای آمرزنده خطا. ای بانی بالا. ای نیکو بلا. ای زیبا ثنا. ای سنت اولی. ای کثیر وفا. ای شریف جزا.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۶۵- الهی که جز تو نباشد کسی.

«ای پرده پوش و آمرزنده. ای قهار و ای جبار. ای مطلق بردباری و مطلق رهائی. ای گشاینده و ای مختار. ای دمنده دم و ای خوش نفس.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۶۶- ای همدم من که با منی بگذار که من هم با تو باشم.

«ای آنکه مرا آفرید و برآراست. ای آنکه مرا روزی داد و پرورید. ای آنکه غذایم خورانید و آب نوشانید. ای آنکه مرا به سوی خود کشاند و پهلوی خود نشاند. ای آنکه مرا نگاهداشت و کفایت نمود. ای آنکه مرا

حفظ و حمایت کرد. ای آنکه مرا عزیز کرد و بی نیاز ساخت. ای آنکه مرا توفیق داد و هدایت نمود. ای آنکه مرا مونس شد و منزل داد. ای آنکه مرا بمیراند و زنده کند.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۶۷- الهی که می بینی ام پس کی ببینمت!

«ای آنکه محقق کند حق را با کلماتش. ای آنکه بپذیرد توبه را از بندگانش. ای آنکه حائل شود بین ظاهر و باطن. ای آنکه سود ندهد شفاعتی الا به اجازه اش. ای آنکه بهتر می شناسد کسی را که گمراه شده است. ای آنکه باز گشتی ندارد حکمش. ای آنکه رد کردنی نیست قضایش. ای آنکه مطیع است جهان به امرش. ای آنکه آسمانها پیچیده شد به دستانش. ای آنکه بفرستد بادها را مژده رسان رحمتش.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۶۸- الهی مرا به بازی نیافریده ای پس مگذار که بازی کنم در محضرت!

«ای آنکه زمین را آغوش قرار داده ای. ای آنکه کوهها را میخ های استوار ساخته ای. ای آنکه خورشید را چراغ جهان نموده ای. ای آنکه ماه را نور تابان شب کرده ای. ای آنکه شب را لباس راحت ما قرار داده ای و روز را عرصه معیشت ما. ای آنکه خواب را مستی ما ساخته ای و ای آنکه آسمان را رو انداز ما گسترانیده ای. و ای آنکه هرچیزی را جفت نموده ای. و ای آنکه آتش دوزخ را کمینگاه قرار داده ای.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۶۹- الهی به اسمت مرا نام کن!

«ای شنوا و میانجی. ای بلند مرتبه و فرا رونده. ای سریع و بنیانگذار. ای بزرگوار و صاحب قدر. ای باخبر و جزابخش.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۷۰- ای زنده و زندگی و زنده کننده مرا زنده ساز به زندگانیت.

«ای زنده ای که نیست کسی چو او زنده. ای زنده ای که شریکش نیست کسی در زندگی. ای زنده ای که نیازی ندارد به زندگی. ای زنده ای که بمیراند زندگی را. ای زنده ای که روزی دهد زندگی را. ای زنده ای که ارث نمی برد زندگی را از زنده ای. ای زنده ای که زنده کند مرده را. ای زنده ای که پاینده است و نگیردش چرت و خوابی.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من

پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۷۱- الهی شریک تو بودن محالست و غیر تو بودن محالتر. پس بگذار که خود تو باشم یعنی عاشق تو.

«ای آنکه یادش فراموش شدنی نیست. ای آنکه نورش خاموش شدنی نیست. ای آنکه نعماتش شمارش شدنی نیست. ای آنکه سلطنتش زوال یافتنی نیست. ای آنکه ثنایش حساب شدنی نیست. ای آنکه جلوه اش چگونگی ندارد. ای آنکه کمالش درک شدنی نیست. ای آنکه قضایش رد شدنی نیست. ای آنکه صفاتش تبدیل شدنی نیست. ای آنکه القابش تغییر نمی یابد.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۷۲- ای آنکه یاد تو حضور توست بر حضورت بینایم کن!

«ای پرورش دهنده جهانیان. ای صاحب روشنایی دین. ای نهایت جویندگان. ای حامی پناهندگان. ای یابنده گریختگان. ای دوستدار صابرین. ای دوستدار توابین. ای دوستدار پاکان. ای دوستدار نیکان. ای آنکه بر هدایت یافتگان از همه داناتر است.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۷۳- الهی مرا مستحق حقت نما!

«ای رفیق وای شفیق. ای حافظ و ای در آغوش گیرنده. ای برآورنده نیاز و ای فریاد رس فریاد. ای عزت بخش و ای ذلّت آفرین. ای آغاز گر و ای رجوع کننده.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۷۴- ای یگانه چگونه توان از دوگانگی با تو رهایی یافت جز به عشق تو.

«ای آنکه یگانه ای و ضد نداری. ای آنکه منحصر بفردی و همتا نداری. ای آنکه خود کفائی و عیب نداری. ای آنکه تنهایی و تن نداری. ای آنکه قضاوت کنی و خلافی نداری. ای آنکه پرورنده ای و مشاوری نداری. ای آنکه عزیزی و ذلتی نداری. ای آنکه بی نیازی و فقری نداری. ای آنکه سلطانی و عزلی نداری. ای آنکه موصوفی وشباهتی نداری.

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۷۵- الهی کیست جز تو که تو را به یاد آورد در حالیکه دیده نشده ای!

«ای آنکه یادش شرف یاد کنندگان است. ای آنکه شکرش کامیابی شاکران است. ای آنکه ستایشش عزت ستایشگران است. ای آنکه طاعتش نجات مطیعان است. ای آنکه دربش به روی جویندگان باز است. ای آنکه راهش برای توبه کاران واضح است. ای آنکه نشانه هایش برای ناظران روشن است. ای آنکه کتابش یاد آور پرهیزکاران است. ای آنکه رزقش شامل فرمانبران و یاغیان است. ای آنکه رحمتش نزد خوبان است.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۷۶- الهی درک توحیدت را میسر فرما!

«ای آنکه پربرکت است نامش. ای آنکه عالیست جدیتش. ای آنکه غیر او پرستیدنی نیست. ای آنکه آشکارست ثنایش. ای آنکه مقدس است نامهایش. ای آنکه ابدیست بقایش. ای آنکه عظیم است بهایش. ای آنکه کبیر است ردایش. ای آنکه قابل شمارش نیست هدایایش. ای آنکه به عدد نیاید نعماتش.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۷۷- الهی همه هستی در سلامت است و ما بیمار!

«ای یاور و امان بخش. ای آشکارگر و متین. ای صاحب امکان و صاحب کمال. ای ستوده و صاحب شکوه. ای شدید و شاهد در وجود.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۷۸- ای صاحب عرش مرا عرش خویش کن و بر من نشین!

«ای صاحب عرش باشکوه. ای صاحب سخن استوار. ای صاحب کار فراگیر. ای صاحب غیرت شدید. ای صاحب وعده و وعید. ای آنکه حامی و ستایش شونده است. ای آنکه هرچه خواهد کند. ای آنکه نزدیک است و دوری ناپذیر. ای آنکه در هرچیزی شاهد است. ای آنکه نیست بر بندگانش ستمگر»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۷۹- الهی که چیزی شبیه تو نیست ولی تو عین همه ای.

«ای آنکه ندارد شریک و وزیری. ای آنکه ندارد شبیه و نظیری. ای خالق خورشید و ماه منیر. ای بی نیاز ساز مستمند و فقیر. ای روزی بخش طفل صغیر. ای مهربان بر کهنسال پیر. ای پیوند کننده استخوان شکسته. ای نگهدار ترسویان پناهنده. ای آنکه بر بندگانش آگاه و بیناست. ای آنکه بر هرچیزی تواناست.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۸۰- الهی تو راست اینهمه صفت و من بی صفت!

«ای صاحب جود و نعمت. ای صاحب فضل و کرم. ای خالق لوح و قلم. ای آزادیبخش مورچه و آدم. ای صاحب شدت و انتقام. ای الهام بخش عرب و عجم. ای کاشف زیان و درد. ای دانای سر و ضمیر. ای خدای خانه و حرم. ای آنکه خالق اشیاء ازعدم.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۸۱- الهی قدر هستی ام به من باز آور ای خود آ.

«ای کننده هر کاری. ای قرار بخش هر قراری. ای پذیرای هر فراری. ای کمال هر تکراری. ای وصل کننده و طلاق دهنده هر یاری. ای عادل. ای غالب. ای طالب. ای جالب.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۸۲- ای آنکه خودی و من بی خود!

«ای آنکه نعمت بخشد به فضل خود. ای آنکه کرم نماید به جود خود. ای آنکه جود کند به لطف خود. ای آنکه عزیز نماید به قدرت خود. ای آنکه قدرت بخشد به حکمت خود. ای آنکه حکم کند به تدبیر خود. ای آنکه تدبیر کند به علم خود. ای آنکه بگذرد به بردباری خود. ای آنکه نزدیک است به بزرگی خود ای آنکه برتر است در نزدیکی خود.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۸۳- ای که تویی و من بی تو!

«ای آنکه بیافریند هرچه خواهد و بکند هرچه خواهد و هدایت کند هرکه خواهد و گمراه سازد هرکه خواهد و عذاب نماید هر که خواهد و ببخشد هرکه خواهد و عزیز گرداند هرکه خواهد و ذلیل سازد هرکه خواهد. ای آنکه صورت بخشد در رحمها هرچه خواهد و مختص رحمت خود نماید هرکه خواهد.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۸۴- ای که منی و من بی من.

«ای آنکه همسر نگیرد و فرزند نپذیرد. ای آنکه برای هرچیزی قدری مقرر نموده است. ای آنکه شریک نگیرد در حکمش احدی را. ای آنکه ملائک را رسولان خود نموده است. ای آنکه در آسمانها برجهایی برپا داشته است. ای آنکه زمین را پایگاهی ساخته است. ای آنکه از آب آفریده است انسان را. ای آنکه برای هرچیزی مهلتی قرار داده است. ای آنکه علمش بر هر چیزی احاطه دارد. ای آنکه شمارش همه چیزها در نزد اوست.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم ز آتش هجران من

۸۵- الهی از تو درخواست میکنم به اسمت نور اسمایت را:

«ای اول ای آخر. ای ظاهر و ای باطن. ای خوب و ای حق. ای تنها و یگانه. و ای بی نیاز و ای ابد.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۸۶- الهی بهترینی بهترم باش!

«ای بهترین شناخته شده های شناخته شونده. ای برترین پرستیده های پرستش شونده. ای متجلی ترین شکر گزاری شده های شکر شونده. ای عزیزترین به یاد آورده شده های یاد شونده. ای عالیترین ستوده شده های ستایش شونده. ای قدیم ترین موجودات طلب شده. ای والاترین وصف شده های وصف شونده. ای بزرگترین قصد شده های قصد شونده. ای کریم ترین درخواست شده های در خواست شونده. ای باشرف ترین دوست داشته شده های دوست شونده شناخته شده.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۸۷- الهی کجائی!

«ای عاشق سوگواران. ای سرور متوکلین. ای هادی گمراهان. ای حامی مؤمنین. ای همدم ذاکرین. ای پناه دلسوختگان. ای ناجی صادقان. ای تواناترین توانایان. ای عالمترین عالمان. ای معبود خلق عالمیان.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۸۸- الهی همدمی و هم، دم من!

«ای آنکه اعلاست و قهار. ای آنکه مالک است و قدار. ای آنکه نهان است و با اخبار. ای آنکه پرستیده شود و شکرگزار. ای آنکه نافرمانی شود و آمرزشگار. ای آنکه جای نگیرد در افکار. ای آنکه درک نشود در انظار. ای آنکه پنهان نماند بر او آثار. ای رزاق بشر و قدر هر مقدار»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۸۹- الهی هیچ هستم قدر من کو !

«ای حافظ و رهاننده. ای بانی و خوش آوازه. ای گره گشا و پیروز. ای کاشف حجاب و ضامن بقا. ای فرمان بخش وای دافع فنا.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۹۰- الهی که اوئی. پس کی شوی «تو» با من.

«ای آنکه علم غیب ندارد جز او. ای آنکه بر نگرداند بدی را جز او. ای آنکه خلق نکند خلق را جز او. ای آنکه نیامرزد گناه را جز او. ای آنکه کامل نکند نعمت را جز او. ای آنکه منقلب نکند قلب را جز او. ای آنکه تدبیر نکند امری را جز او. ای آنکه نازل نکند باران را جز او. ای آنکه بسط ندهد رزق را جز او. ای آنکه زنده نسازد مرده را جز او.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۹۱- الهی جز تو ام با من نباشد !

«ای همکار ضعیفان. ای همصحبت غریبان. ای یاور دوستان. ای چیره بر دشمنان. ای بالابرنده آسمان. ای انیس برگزیدگان. ای حبیب پرهیز کاران. ای گنج فقیران. ای معبود بی نیازان. ای کریمترین کریمان.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۹۲- الهی جز تو اندر من نباشد !

«ای کفایت هرچیزی. ای پایدار هرچیزی. ای آنکه مانندش نیست چیزی. ای آنکه در جهان اراده ای جز او نیست. ای آنکه هیچ چیزی از او پنهان نیست. ای آنکه کم نشود از خزانه هایش چیزی. ای آنکه نیست قبلش چیزی. ای آنکه نرود از قلمرو علمش چیزی . ای آنکه از همه چیزها با خبر است . ای آنکه فراگرفته است رحمتش هرچیزی را . »

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۹۳- الهی جز توئی هم من نباشد:

«ای کرم کننده و ای غذا دهنده. ای نعمت بخش و ای اهداکننده. ای بی نیاز کن و ای قوی ساز. ای فنا کننده و ای زنده ساز. ای مریض کن و ای نجات بخش.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۹۴- الهی من همی دانم که نمی دانم!

«ای اول و آخر هرچیزی. ای معبود و فرمانروای هرچیزی. اي پرورنده و صانع هرچیزی. ای قبض کننده و بسط دهنده هر چیزی. ای آغاز گر و بازگرداننده هر چیزی. ای پدید آر و قدر ساز هرچیزی. ای هستی بخش و محرک هر چیزی. ای زنده کن و میراننده هرچیزی. ای خالق و وارث هر چیزی.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۹۵- الهی قلب من را خانه ات کن!

«ای بهترین ذاکر و مذکور. ای بهترین شاکر و مشکور. ای بهترین حامد و محمود. ای بهترین شاهد و مشهود. ای بهترین داعی و مدعو. ای بهترین مجیب و مجاب. ای بهترین انیس و مونس. ای بهترین مصاحب و همدم. ای بهترین مقصود و مطلوب. ای بهترین عاشق و معشوق.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم ز آتش هجران من

۹۶- الهی خود دعائی کن به جانم!

«ای آنکه مجیب دعا کننده خویش است. ای آنکه حبیب اطاعت کننده خویش است. ای آنکه رفیق دوستدار خویش است. ای آنکه مراقب پناه جوی خویش است. ای آنکه کریم امیدوار خویش است. ای آنکه بردبار گناهکار خویش است. ای آنکه در عظمت خود مهربان است. ای آنکه در حکمت خود عظیم است. ای آنکه در احسان خود قدیم است. ای آنکه در اراده خود علیم است.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۹۷- الهی هستی ام کاشانه ات کن!

«ای سبب ساز. ای شوق انگیز. ای انقلاب افروز. ای دامنگیر. ای ترتیب دهنده. ای خوف آور. ای برحذر نما. ای به یادآور. ای تسخیر کننده. ای دگرگون ساز.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من

پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۹۸- الهی چشم من پروانه ات کن !

«ای آنکه علم او پیش است. ای آنکه وعده او راست است. ای آنکه لطف او آشکار است. ای آنکه امر او غالب است. ای آنکه کتاب او محکم است. ای آنکه قضای او محقق است. ای آنکه قرآن او مجید است. ای آنکه سلطنت او قدیم است. ای آنکه فضل او فراگیر است و ای آنکه عرش او عظیم است.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۹۹-الهی این فراقم را بر انداز !

«ای آنکه شنیدنی او را از شنیدن دیگرش باز نمی دارد. ای آنکه کاری او را از کار دیگر منع نسازد. ای آنکه سخنی او را از سخن دیگر مشغول نسازد. ای آنکه خواهشی او را از خواهش دیگر مشتبه نسازد. ای آنکه چیزی حجاب چیز دیگرش نباشد. ای آنکه بیزارش نسازد اصرار مردمان. ای آنکه آرمان نهایی مریدان است. ای آنکه غایت همت عارفان است. ای آنکه منتهای طلب طالبان است. ای آنکه ذره ای در جهان از او پنهان نیست.»

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یا رب کن رهایم ز آتش هجران من

۱۰۰- الهی قدر ما را مطلق انداز:

«ای بردبار بی شتاب. ای بخشنده بی حساب. ای راستگوی بی خطا. ای دهنده بی ملال. ای قهار شکست ناپذیر. ای عظیم وصف ناشدنی . ای عادل بدون حیف. ای توانگر بدون کاهش. ای بزرگ بدون حقارت. ای نگهبان بدون غفلت.»

ای پاک که بی تو پرستش نیست، فریاد! فریاد! فریاد! که سوختم خلاصم کن از این آتش فراق ای یار.

عاشق و معشوقی جز تو نیست اندر جان من
پس برس بر داد من تو اندرین زندان من
پس تو یارب کن رهایم زآتش هجران من

۲۳ رمضان ۱۳۹۰شمسی

علی اکبر خانجانی